

نَفْسُ الْمَرْءِ خَطَاةٌ إِلَى أَجَلِهِ
أَدْمَى بِأَهْرِ نَفْسٍ، گامی به سوی مرگ برمی‌دارد.

از سینه هر آن نفس که بر می‌آری
هشدار عظیمی دهدت انگاری
بر جادهٔ عمر، مانده خطی ز غبار
این گام به سوی مرگ بر می‌داری

كُثْرَةُ الْهَذَرِ تُمَلُّ الْجَلِيسِ
پرگویی، هم‌نشین را افسرده خاطر می‌کند.

کم گوی که در سخت برده شود
از پرگویی حریف آزرده شود
این باغ، شکوفاست به آهنگ نسیم
طوفان مفرست تا که افسرده شود

«بد» آن که فقط عیب جهان را ببند
غافل ز خود است و این‌و آن را ببند
دانی چه کسی ست کور باطن؟ آن کو
خودبین شده عیب دیگران را ببند

«بد» آن که ز عیب دیگران پرده درید
خودبین شد و روی عیب خود پرده کشید
تیره‌دلی مردمک دیده نگر
عیب همه دید و عیب خود هیچ ندید!

عَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَ هُوَ يَرَى مَنْ يَمُوتُ
عجب دارم از کسی که مرگ را از یاد می‌برد با این که به مرگ دیگری می‌نگرد!

عاقل به جهان، جان جهان می‌نگرد
جاهل، همه جسم، جای جان می‌نگرد
افسوس بر آن که غافل از مرگ خود است
با آن که به مرگ این و آن می‌نگرد!

أَلْغَدْرُ يُضَاعِفُ السَّيِّئَاتِ
پیمان‌شکنی، گناه را دوچندان می‌کند.

افسوس که بی حساب عصیان کردم
سامان گناه را پریشان کردم
پیمان‌شکنی کرده گنه‌کار شدم
با توبه گناه خود دوچندان کردم

بِالْعَمَلِ تَحْصُلُ الْجَنَّةُ لَا بِالْأَمَلِ
بهشت با عمل [نیک] به‌دست می‌آید نه با آرزو.
ثَمَنُ الْجَنَّةِ الْعَمَلُ الصَّالِحُ
بهای بهشت، کار نیکوست.

خواهی خط سرنوشت را دریابی
فرق بد و خوب و زشت را دریابی
با حسن عمل در تو شکوفاست بهشت
گر شیفته‌ای بهشت را دریابی

مَنْ قَالَ مَا لَا يَنْبَغِي سَمِعَ مَا لَا يَشْتَهِي
هر که آن چه نباید، بگوید آن چه نخواهد، بشنود.

تیغ است سخن، صیقل آن سنگ خرد
باعقل، سخن راه به جایی بیرد
و آن را که به ناروا بگوید سخنی
تیغی است که ناگوار از آن زخم خورد

خَيْرُ مَا وَرَثَ الْآبَاءُ الْإِبْنَاءُ الْأَدَبُ
بهترین میراث پدران به فرزندان ادب است.

آن گوهر راستین که گنج طلب است
سرمایه یک عمر نشاط و طرب است
میراث گران‌سنگ پدر بهر پسر
عشق و هنر و فضیلت، آری ادب است

نَزَّهَ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَ إِن سَأَقْتِكَ إِلَى الرِّغَائِبِ
خود را از هرگونه پستی پاک دار، هرچند تو را به آن چه می‌خواهی، برساند

پرهیز کن از تباهی و گمراهی
روشن کن راه خویش با آگاهی
بر هستی خویش، ننگ پستی می‌پسند
هرچند رساندت به آن چه خواهی

شاور ذوی العقول تأمن اللوم و الندم
با اهل خرد مشورت کن تا از ملامت و ندامت در امان باشی

صاحب خرد است آن که با اهل خرد
در شور شود دست به کاری ببرد
بر ساحل اندیشه نشیند کز موج
سیلی ندامت و ملامت نخورد

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ
کسی که خویشتن را شناسد خدای خویش را شناسد
کیف یعرف غیره من یجهل نفسه؟
کسی که خود را نمی شناسد چگونه دیگری را شناسد؟

مانند صدف گوهر دریا بشناس
لفظ است چو موج، عمق معنا بشناس
گر در طلبی خدای را بشناسی
ای جوهر عقل و عشق، خود را بشناس

غارسُ الشَّجره الخیر یجتنبها أحملى ثمره
آن کسی که درخت نیکی می کارد شیرین ترین میوه اش را خود می چیند.

بر آن که به مهربانی دستی دارد
باران صفا و معرفت می بارد
خود می چشد از حلاوت میوه مهر
آن کس که نهال دوستی می کارد



لسانُ الجاهل مفتاحُ ختفه
زبان نادان کلید مرگ اوست

نادان همه در تعب بود جان و تنش
وز جهل، کلید مرگ او در دهنش
وقتی که زبان به کام او می گردد
گرداب بلا بود محیط سخنش

خَيْرُ الْعُلُومِ مَا أَصْلَحَكَ
بهترین دانش آن است که تو را اصلاح کند.
عِلْمٌ لَا يُصْلِحُكَ ضَلَالٌ
دانشی که تو را اصلاح نکند، گمراهی است.

علم است چراغ راه آگاهی تو
همراه تو در مسیر حق خواهی تو
گر راه صلاح را به تو ننماید
آن علم شود سواد گمراهی تو

در هوایم
سید مهدی حسینی